

رنه گوسینی  
ژان ژاک سامپه

# نیکولا کوپولو وزنگ تفریح

---

ترجمه‌ی دینا کاویانی





### اود

خیلی قوی است و دوست دارد توی دماغ بچه‌ها بکوبد.



### آلبست

بهترین دوستم، پسر چاقی که مرتب در حال خوردن است.



### نیکولا

خیلی باحال!



### ماری- ادویژ

ماری خیلی باحال است، فکر می‌کنم بعدها با هم ازدواج کنیم.



### آنیان

شاگرد اول کلاس و عزیزدانه‌ی خانم معلم است. خیلی از او خوش‌مان نمی‌آید.



### ژفرونا

بابایش خیلی پولدار است و هرچه دوست دارد برایش می‌خرد.



### کلوتر

شاگرد آخر کلاس است. وقتی خانم معلم از او سوالی می‌کند، همیشه از زنگ‌تفریح محروم می‌شود.



### روفوس

یک سوت دارد و بابایش پلیس است.



### ژوناشم

باید بگویم خیلی خوب تپله‌بازی می‌کند؛ وقتی می‌زند، بنگ! هیچ‌وقت خطا نمی‌کند.



### بابا

خیلی بعد از این که من از مدرسه می‌آیم، بابا از اداره می‌آید، ولی مشق شب ندارد.



### مامان

خیلی مهربان و خوشگل است و شیرینی شکلاتی‌های خوشمزه درست می‌کند.



### آقای بلدور

همسایه‌ی ماست و دوست دارد با بابا شوخی کند.



### مامان بزرگ

خیلی مهربان است و کلی چیز به من می‌دهد و به حرف‌های من می‌خندد.



### باباغوری (آقای دوبون)

ناظم ماست و ما این چوری صدایش می‌کنیم. بچه‌های کلاس بالاتر این اسم را رویش گذاشته‌اند.



### خانم معلم

اگر خیلی ادا درنیآوریم خانم معلم مهربان و خوشگل می‌ماند.

# فهرست

آلست افراج شد	۱۵
دهانغ عمو اوژن	۲۵
ساعت مپی	۳۳
روزنامه درست می‌کنیم	۴۳
گلدان صورتی اتاق پذیرایی	۵۳
موقع رنگ تفریح دعوا می‌کنیم	۶۳
شاه	۷۳
دوربین عکاسی	۸۱
فوتبال	۹۱
موزه نقاشی	۱۱۵
ژره	۱۲۵
پیشاهنگ‌ها	۱۳۳
بازوی کلوتر	۱۴۳
معاینه شدیم	۱۵۱
تقسیم جایزه‌ها	۱۵۹





آلست افراج شر



اتفاق وحشتناکی توی مدرسه افتاد: آلسست اخراج شد!  
موقع زنگ تفریح دوم اتفاق افتاد.

همه داشتیم توپ شکارچی بازی می کردیم، می دانید که چطور بازی می کنند: آن کسی که توپ دستش است، شکارچی می شود و سعی می کند با توپ یکی از بچه ها را بزند، بعد او گریه می کند و نوبتش می شود که شکارچی بشود. خیلی معرکه است. تنها کسانی که بازی نمی کردند، ژفروئا، آنیان و آلسست بودند؛ ژفروئا غایب بود و آنیان هم که همیشه موقع زنگ تفریح درس می خواند، آلسست هم آخرین ساندویچ کره و مربای صبحش را می خورد. آلسست همیشه بزرگ ترین ساندویچ کره و مربایش را برای زنگ تفریح دوم نگه می دارد که کمی از بقیه ی زنگ تفریح ها طولانی تر است. اود



شکارچی بود و کم پیش می‌آید که او شکارچی بشود، چون خیلی قوی است، سعی می‌کنیم او را با توپ نزنیم، برای این که وقتی اود شکار

بکند، خیلی دردمان می‌آید. آن روز، اود کلوتر را نشانه گرفته بود. کلوتر که دستش را روی سرش گرفته بود، روی زمین افتاده بود و توپ از بالای سرش رد شده بود و «بنگ!» به پشت آلسست خورده بود. ساندویچ کره و مربای آلسست، از طرفی که مربا داشت روی زمین افتاد. آلسست هیچ خوشش نیامد و قرمز شد و داد کشید. باباغوری، ناظم‌مان، بدو آمد تا ببیند چه اتفاقی افتاده است، اما ساندویچ را ندید و پایش را روی آن گذاشت و سر خورد و روی زمین افتاد. باباغوری خیلی ناراحت شد، همه‌ی کفشش مربایی شده بود. رفتار آلسست خیلی عجیب بود، دست‌هایش را تکان می‌داد و داد می‌زد: وای، گوساله! نمی‌شود جلو پای تان را ببینید؟ راست می‌گویم دیگر، شوخی که ندارم!

آلسست واقعاً عصبانی بود. باید بگویم که هیچ وقت نباید با خوراکی‌های آلسست شوخی کرد، مخصوصاً وقتی که کره و مربای زنگ تفریح دوم باشد. باباغوری هم اصلاً خوشحال نبود و به آلسست گفت: خوب توی چشم‌های من نگاه کن، چی گفتی؟ آلسست داد زد: گفتم گوساله! شما حق ندارید روی ساندویچ

مربای من راه بروید!

باباغوری هم دست آلسست را گرفت و او را با خودش برد. وقتی باباغوری راه می‌رفت، به خاطر مربایی که به کفشش چسبیده بود، صدای قیژقیژ می‌داد.

بعد، آقای موشابیه زنگ کلاس را زد. آقای موشابیه ناظم جدیدمان است که هنوز وقت نکرده‌ایم اسمی رویش بگذاریم و بخندیم. وارد کلاس شدیم و آلسست هنوز نیامده بود. خانم معلم تعجب کرد و از ما پرسید: آلسست کجاست؟

همه باهم داشتیم به او جواب می‌دادیم که در کلاس باز شد و آقای مدیر با آلسست و باباغوری وارد کلاس شدند.

خانم معلم گفت: برپا!

آقای مدیر گفت: بنشینید!

آقای مدیر خوشحال به نظر نمی‌رسید، باباغوری هم همین‌طور، صورت گنده‌ی آلسست هم پر از اشک بود و آب دماغش را بالا می‌کشید.

آقای مدیر گفت: بچه‌ها، هم کلاسی تان حرف خیلی بدی به بابا...، آقای دویون گفته است. اصلاً بی‌احترامی به بزرگ‌تر هیچ توجیهی ندارد. به همین خاطر، هم کلاسی تان اخراج می‌شود. معلوم است که فکرش را هم نمی‌کرد که چنین غم بزرگی را به پدر و مادر تحمیل می‌کند! اگر هم در آینده خودش را اصلاح نکند، کارش